عطف

نقاشی فیگوراتیو

• **شرق:** «نگره فیگوراتیو در نقاشی معاصر ایران» کتابی است درباره نقاشی فیگوراتیو ایران در دوران معاصر که در نشر نظر منتشر شده است. این کتاب که به کوشش مسلم خضری گردآوری شده، چنان‌که از عنوان آن پیداست و در مقدمه مسلم خضری نیز بر آن تأکید شده، نه یک تاریخ‌نگاری جامع درباره کل نقاشی معاصر ایران، بلکه روایتی است متمرکز بر بخش خاصی از این تاریخ که به نقاشی فیگوراتیو اختصاص دارد. خضری در بخشی از مقدمه کتاب درباره رویکرد آن می‌نویسد: «روشی که این کتاب برای توصیف هنر نوگرای ایران انتخاب کرده است تدوین تاریخ هنر این دوران و حتی تنظیم سال‌شماری از آن نیست. در اینجا تنها به شاخه‌هایی از هنر فیگوراتیو معاصر پرداخته‌ایم. در این روشِ برخورد تنها روی موضوع خاصی تمرکز شده و تنوعِ آن در طول این بازه زمانی مورد مداقه قرار گرفته است». بعد از این توضیح اشاره‌ای شده است به پیچیدگی‌های نگارشِ تاریخ هنر معاصر ایران به دلیل اینکه این تاریخ را به دلیل ناپیوستگی و گسست‌ها و پرش‌ها در آن نمی‌توان به صورت خطی روایت کرد. بخش دیگر مقدمه به معرفی کتاب حاضر اختصاص دارد. کتاب «نگره فیگوراتیو در نقاشی معاصر ایران» از دو بخش تشکیل شده است. بخش اول کتاب شامل مقالاتی است از رویین پاکباز، آیدین آغداشلو، مجید اخگر، ایمان افسریان، بهرنگ پورحسینی و محمدرضا یگانه‌دوست. بخش دوم کتاب به گزیده‌ای از آثار نقاشان فیگوراتیو ایران و یادداشت‌هایی درباره هر نقاش که اثری از او در این بخش آمده است اختصاص دارد. یادداشت‌های این بخش را هدا اربابی نوشته است. در این بخش به‌ترتیب آثاری از جواد حمیدی، مهدی ویشکایی، منوچهر یکتایی، ابوالقاسم سعیدی، سهراب سپهری، هانیبال الخاص، بهمن محصص، احمد عالی، لیلی متین‌دفتری، منوچهر معتبر، علی‌اکبر صادقی، اردشیر محصص، آیدین آغداشلو، علی گلستانه، نیکزاد نجومی، مهدی حسینی، منوچهر صفرزاده، فرشید ملکی، داوود امادیان، حسینعلی ذابحی، پروانه اعتمادی، قاسم حاجی‌زاده، ثمیلا امیرابراهیمی، واحد خاکدان، مینا نوری، نصرت‌الله مسلمیان، علی نصیر، رضا درخشانی، کریم نصر، شهره مهران، معصومه مظفری، مهرداد مجبعلی، رضا لواسانی، احمد وکیلی، جمشید حقیقت‌شناس، بیژن اخگر، امین نورانی، محمدمهدی طباطبایی، فریدون غفاری، الهه حیدری، علیرضا جدی، داریوش حسینی، محمد خلیلی، امید مشکسار، احمد مرشدلو، ایمان افسریان، افشین پیرهاشمی، علیرضا آدم‌بکان، مهرداد ختایی، مجید فتحی‌زاده، جواد مدرسی، شنتیا ذاکرعاملی، مهدی فرهادیان، بکتاش سارنگ جوانبخت و وحید چمانی آمده است. آنچه می‌خوانید از مقاله‌ای از بخش اول این کتاب با عنوان «ترومای ناهم‌زمانی و مسئله‌ی بازنمایی»، نوشته بهرنگ پورحسینی، انتخاب شده است: «شبحی هنر معاصر ایران را تسخیر کرده: شبح کمال‌الملک. احتمالا مهم‌ترین بازخواست کمال‌الملک در دادگاهی بود که نوجویان و روشنفکران پس از مرگ‌اش ترتیب دادند: او چرا امپرسیونیسم را نفهمید؟ چرا دست‌آورد سه سال اقامت او (۱۹۰۰- ۱۸۹۷) در اروپا چیزی بیش از آموزه‌های هنر آکادمیک نبود؟ آیا اگر او با جهان فرهنگی اروپا هم‌زمان می‌شد، و به‌جای تیسین و رمبرانت از گوگن و ون‌گوک و مونه کپی‌کشی می‌کرد، سیر تحول هنر در ایران به‌گونه‌ای دیگر رقم نمی‌خورد و امروز هنر معاصرمان در جایگاهی دیگر قرار نگرفته بود؟ آشکارا سوژه‌ی ایرانی احساس گناه می‌کند، و گویی هنر معاصر عملی آیینی برای بازخرید گناه نخستین کمال‌الملک و اسلاف اوست. میل به همزمانی، میل به مشارکت در ساحت نمادین فرهنگی که در اصل برساخته‌ی دیگری است، و در عین حال ناتوانی از ارضای این میل عقده‌ای است که سایه‌ی آن بر هنر معاصر ایران تا امروز سنگینی می‌کند – عقده‌ی کمال‌الملک. این‌چنین کمال‌الملک چیزی فراتر از یک نقاش است؛ در واقع نوعی مفهوم است، یا نوعی نشانه. او به‌مثابه‌ی نشانه مازادی دارد که هرگونه روایت خطی و تمامت‌نگر از سیر تحول هنر در ایران را مختل می‌کند، و این مازاد، زاده‌ی تاریخ است. این نشانه همچنان گه‌گاه از نقد و تحلیل‌ها و نمایشگاه‌ها سرک می‌کشد: گاه از ناهم‌زمانی با قافله‌ی هنر و فرهنگ غرب شکوه می‌کنیم، و گاه به هنرمندانی جهانی می‌بالیم که نبض هنر معاصر را در دست گرفته‌اند؛ گاه خواهان تعمیق تجربه‌ی مدرنیسم هستیم و وضعیت فعلیِ خود را گذشته‌ی غرب و آینده‌مان را حالِ غرب می‌دانیم، و گاه هنر مدرن را آن‌قدر بومی می‌پنداریم که حتا شیوه‌ی بیانیِ آن را سده‌ها عقب‌تر، در نگارگری، جست‌وجو می‌کنیم؛ گاه شرقی‌ایم و گاه یک تبعیدی بی‌خانه. بدیهی است که شیوه‌های بیانی و اسلوب‌های تکنیکیِ نقاشی امروز ایران به افق‌هایی فراتر از سبک نقاشیِ کمال‌الملک دست یافته، و قصد این نوشته نیز بررسی نقاشی کمال‌الملک نیست، بل برای گشایش بحث به همان مسائلی نظر دارم که او را به یک نشانه‌ی تاریخ بدل کرده‌اند، که از جمله مهم‌ترین‌شان مسئله‌ی سوژه‌ی سخن‌گو/ بی‌زبان و نا/هم‌زمانی است».

نگره فیگوراتیو در نقاشی معاصر ایران

به کوشش مسلم خضری

نشر نظر

لیلی گلستان از تداکس تا جشنواره فجر، از احمد محمود تا کتاب «مجموعه‌ی خصوصی»

گالری کوچک گلستان را بگذاریم کوچک بماند

آزاده جعفریان

لیلی گلستان مانند همیشه است: صریح، لبریز از کار و انگیزه برای ساختن. با همین معیارهایش گاه دست به انتخاب‌هایی می‌زند که دوستدارانش را هم متعجب می‌کند. خانم گلستان روزهای متفاوتی را می‌گذراند. در این گفت‌وگو از مسائل اخیر مربوط به ایشان گفته‌ایم، از حرف‌های جنجالی‌اش در تدکس تا کتاب تازه ایشان «مجموعه خصوصی لیلی گلستان» که مراسم رونمایی از آن، فردا چهارم بهمن در مجتمع سام‌سنتر برگزار می‌شود.

عکس: ضیا تبری، گاتا

شما همیشه مورد توجه بوده‌اید اما حدودا در دو سال اخیر، این توجه بیش از همیشه شده است. از عکس‌یک‌شدن پیاپی در رسانه‌ها که بگذریم، در فضای مجازی بسیار دیده می‌شوید و برای چهره‌ای که خود را معطوف به دو عرصه تجسمی و ادبیات کرده، این اتفاق جالبی است. شاید بشود اسمش را یک سلبریتی تازه در سن نامتعارف گذاشت که از عرصه‌ای غیر از سینما آمده. خودتان متوجه این توجه مضاعف شده‌اید؟

قبل از هر چیز بگویم که از کلمه فرنگی «سلبریتی» اصلا خوشم نمی‌آید؛ یعنی از اوکی، استرس و... . بیایید یک فکری به حال این کلمات بکنیم و معادل فارسی‌اش را پیدا کنیم. بله، بعد از سخنرانی تداکس متوجه شدم؛ یعنی نمی‌شد که متوجه نشد! البته حس خوبی است و اصلا هم بد نیست. تصورم این است همه اینها پس از سخنرانی‌ام در تداکس در تالار وحدت آغاز شد. با فضای مجازی خیلی آشنا نبودم و از قدرت فراگیربودنش مطلع نبودم و فکر نمی‌کردم سخنرانی‌ام وقتی به فضای مجازی می‌آید این‌قدر فراگیر شود. به نظر خودم همراه با هفت، هشت نفر دیگر از زندگی و کارمان گفتیم و من زندگی‌ام و حس‌هایم را تعریف کردم. حالا که به آن فکر می‌کنم، می‌بینم به خاطر صمیمی‌بودنم در بیان این حس‌ها، حرف‌هایم به دل مردم و به‌خصوص جوانان نشست. زندگی خیلی عجیبی نداشتم و به نظر خودم معمولی زندگی کردم. در ایران فرهنگ پنهان‌کاری و محافظه‌کاری و احتیاط‌کاری همه‌گیر است، اما من از این جنس محافظه‌کاری‌ها بلد نیستم، هرچه دلم خواست گفتم و مردم هم خوش‌شان آمد و باعث شد بعد از آن در سینما، تئاتر و خیابان و همه‌جا مردم به من اظهار لطف کنند.

نقدهای تندی به سخنرانی شما در تداکس شد؛ آیا این ناراحت‌تان نکرد؟

نه واقعا. من اصولا آدم انتقادپذیری هستم و همیشه گوشم برای شنیدن انتقاد آماده است، اما انتقاد منطقی و با دلیل و برهان، نه انتقاد از سر کینه و حسادت و حسرت. در این مورد خیلی‌ها معتقد بودند اگر پدرت فلانی نبود تو هیچی نبودی و هیچی نمی‌شدی. من این حرف‌ها را قبول ندارم. مگر دولت‌آبادی یا احمد محمود پدرشان ابراهیم گلستان بود؟ من اصلا فکر نمی‌کنم چیزی شده‌ام، اما اگر برای سخنرانی در تداکس انتخاب می‌شوم لابد کارم را درست انجام داده‌ام که حالا از من خواسته‌اند راهکارهایم را نشان بدهم. من آدمی هستم که دوست دارم کار کنم. دوست دارم مثبت باشم. دوست دارم هدف داشته باشم. هنوز هم با ۷۰سالی که از من رفته اصلا بی‌کاری را برنمی‌تابم و از صبح که بیدار می‌شوم، می‌دانم چه کارهایی باید انجام دهم. آدمی با این اخلاق و کردار، باید در حیطه‌ای که کار می‌کند چیزی شود و اگر نشود به نظرم اشتباهی در کارش بوده است. فضای خانواده پدری‌ام همیشه به من کمک کرده و واقعا شاکر هستم، ولی اینکه راهی را رفته‌ام تا بشوم کسی که دوست داشته‌ام، به خودم برمی‌گردد.

بخشی از مخاطبان دلخور بودند که چرا لیلی گلستان این‌قدر تند در مورد خانواده‌اش به‌خصوص پدرش حرف زده است؟

من تند حرف نزدم. واقعیت را گفتم. واقعیت‌گفتن را خیلی‌ها برنمی‌تابند. وقتی جدی هستی می‌گویند بداخلاقی! وقتی واقعیت را می‌گویی می‌گویند تندی! من اصولا آدم راستی هستم، احتیاط‌کاری و محافظه‌کاری هم بلد نیستم. الان هم با سربلندی می‌گویم هیچ ضرری از این رویه خودم ندیده‌ام و می‌بینید که حرف‌هایم به دل مخاطبان هم نشسته است. من هم از عشق و محبت به پدرم گفتم هم از تندخویی‌هایش. این تندخویی را بعضی‌ها برنتابیدند که لابد خودشان تندخو بوده‌اند و با بچه‌هایشان این‌طور رفتار می‌کنند. این‌قدر که مردم از این موضوع ناراحت شدند، خودِ ابراهیم گلستان ناراحت نشد. خاطرم هست یک بار در «نگاه نو» ویژه ابراهیم گلستان، در متنی طنزآلود نوشتم: «ابراهیم گلستان آش شله‌قلمکاری است که سبزی‌اش معطر است، روغنش درجه‌یک است و حبوباتش هم خوب پخته است اما وقتی می‌خورید دل‌درد می‌گیرید». خیلی از دوستان پدرم آن زمان گفتند این چه حرفی بود که زدی! بعد پدرم گفت، بهترین نوشته این مجموعه مال تو بود. پدرم واقعیت را می‌داند و من وقتی اصل‌کاری راضی است، به بقیه چه کار دارم!

به موازات این نقد، بحثی پیش آمد که لیلی گلستان وقتی در مورد پدرش به این صراحت حرف می‌زند، طبیعی است که با دیگران تعارفات معمول را ندارد. بنا بر همین صراحت درباره نمایشگاه نقاشی تهمینه میلانی آن یادداشت را می‌نویسید یا در مورد هدیه تهرانی آن اظهارنظر تند را رسانه‌ای می‌کنید؟

همین‌طور است. حتما صراحت و صمیمیتم را حفظ خواهم کرد. باز هم تکرار می‌کنم هیچ ضرری از این دو اخلاق به من نرسیده است. در دو سال اول گالری همه می‌گفتند لیلی گلستان بداخلاق است بعد دیدند این‌طور نیست. من جدی بودم، بداخلاق نبودم. گفته‌ام و باز هم می‌گویم که اتفاقا من این دو هنرمند را همیشه دوست داشته‌ام و همیشه برایشان احترام قائل بوده‌ام، اما اولی کارها را کپی کرد و بعد از عیان‌شدن زد زیرش! فوری باید معذرت می‌خواست و غائله را ختم‌به‌خیر می‌کرد. دومی هم یک‌سری عکس گرفت با حمایت رحیم‌مشایی و آنها را چاپ و قاب کرد که او هم زد زیرش. من از حیطه محترمی که در آن ۳۰ سال است کار می‌کنم دفاع کردم. وقتی معروف و محبوب هستی باید بدانی مردم چشم به تو دارند پس نباید سرشان کلاه بگذاری. باید مراقب رفتار و گفتار و کردارت باشی.

حالا لطفا با همان صراحت بفرمایید چرا قبول کردید عضو شورای سیاست‌گذاری جشنواره تجسمی فجر شوید؟ با توجه به اینکه نه‌تنها سال‌هاست با دولت‌ها و نهادهای رسمی همکاری نمی‌کنید بلکه همیشه انتقادهایی هم به آنها داشته‌اید.

بله، من تاکنون نه با دولت‌ها، نه ارشاد و نه با جشنواره تجسمی فجر هیچ همکاری به این شکل نداشتم. به‌طور مشخص در مورد جشنواره تجسمی؛ همیشه رفتاری خیلی ایدئولوژیک داشت و اغلب آثاری با سطح پایین کیفی ارائه می‌داد. امسال اما معاونت هنری ارشاد و مدیرکل هنرهای تجسمی را در چند جلسه که دیدم، فکر کردم اینها آدم‌های درستی برای این کار هستند. آمده‌اند کار مثبت بکنند، شور و شوق کار خوب دارند و دوست دارند از آدم‌های خبره این کار بیاموزند. البته امیدوارم تا آخر کار در همین نظر و عقیده بمانم. از من دعوت کردند که در شورای سیاست‌گذاری نماینده گالری‌ها باشم تا جشنواره‌ای را که سطحش پایین بود به‌همراه دوستان خبره دیگری بالا بکشیم، من با کمال میل قبول کردم. فقط به آنها گفتم من اعتبارم را در طبق اخلاص گذاشتم، خواهش می‌کنم از این اعتبار مراقبت کنید،که تا همین حالا مراقبت کرده‌اند. امیدوارم نمایشگاهی که می‌گذاریم، نمایشگاه خوبی باشد. همه واقعا زحمت کشیده‌ایم. نمایشگاه گالری‌ها را مستقل در باغ‌موزه قصر برگزار می‌کنیم و تابه‌حال تمام ایده‌ها و خواسته‌هایمان اجابت شده و با ما راه آمدند. باید ببینیم آخرش چه می‌شود، اگر نمایشگاه خوبی شد که مطمئن هستم چنین می‌شود، خوشحال خواهم شد که در این گروه بودم و این کار را پذیرفتم.

بسیاری معتقدند جشنواره تجسمی فجر هیچ‌گاه مانند جشنواره سینما یا تئاتر فجر با اقبال روبه‌رو نمی‌شود. به این دلیل که اصلا جنسش با آنها فرق دارد، ازاین‌رو این جشنواره‌ها ۳۶دوره برگزار شده‌اند و جشنواره تجسمی فقط ۱۰دوره از برگزاری‌اش می‌گذرد. به نظر می‌رسد سرمایه‌گذاری بیهوده در موردش انجام می‌شود، اما شما گویا دارید جور دیگری این رویداد را می‌بینید.

من فکر کردم وقتی می‌توانم کار ثمربخشی انجام دهم، چرا این کار را نکنم؟ اگر از دستم برمی‌آید، حتما انجام می‌دهم. در شورای سیاست‌گذاری همه افراد کاربلد و نخبه حوزه کاری خودشان حضور دارند: از ابراهیم حقیقی، سیف‌الله صمدیان، کیانوش غریب‌پور، فرزاد ادیبی و امیر راد... . خیلی جلسات خوبی در این شورا برگزار کردیم. همه بسیار خوش‌فکر بودند و از جلسات لذت بردم و همه‌چیز خوب پیش رفته و امیدوارم بعد از این هم به همین شکل پیش برود.

در تمام این سال‌ها لیلی گلستان مسئولیت‌های اجتماعی مختلفی را پذیرفته است با همه گرفتاری‌ها و درگیری‌های شخصی. اخیرا گویا ایران‌گردی هم می‌کند و به شهرهای مختلف سفر کرده تا اگر کاری در آنجا از دستش بربیاید، انجام دهد. در مورد این ایران‌گردی بگویید.

ایران‌گردی نبوده، من را برای سخنرانی در مورد ادبیات و هنرهای تجسمی دعوت کردند و به چند شهر رفتم. سال قبل برای افتتاح اولین اکسپوی تبریز دعوت شده بودم. افتخار بزرگی برایم بود و خیلی هم عالی برگزار شد. امسال هم تبریز دومین اکسپو را با موفقیت برپا کرد و من با افتخار آنجا بودم. پیشنهاداتی دادم که قبول و اجرا شد و خوشبختانه خیلی هم نتیجه مثبتی داشت. به رشت هم یک بار به دعوت دانشگاه گیلان رفتم و در مورد هنرهای تجسمی و ادبیات سخنرانی داشتم، یک بار هم به دعوت کتابفروشی بزرگی در رشت رفتم که استقبال خیلی خوبی شد. سال قبل شیراز، اصفهان و کرمان رفتم البته اصفهان برای مبحث ادبیات بود. از تک‌تک این سفرها واقعا لذت بردم و با جوانانی آشنا شدم که مستعد بودند، همچنین آدم‌هایی که می‌خواستند کاری برای شهرشان بکنند و شور و شوق داشتند و می‌گفتند انرژی مثبت داری! همچنان به‌طور مستمر مرا در جریان کارهایشان می‌گذارند. هر پیشنهادی که دارم به آنها می‌دهم و آنها هم هر سؤالی دارند می‌پرسند و خیلی خوشحالم که به من اعتماد کردند. یک‌بار به زاهدان رفتم و قرار بود فقط در مورد تجسمی صحبت کنم از دانشکده ادبیات هم آمدند و در مورد ادبیات هم حرف زدم. معمولا دو مبحث با هم ترکیب می‌شود. در کرمان هم گفت‌وگوها به هر دو عرصه کشیده شد.

گویا هنر بیش از همیشه تهران‌محور شده است، استعدادها در شهرستان‌ها فوران می‌کند اما از امکانات خبری نیست، با توجه به سفرهایتان ارزیابی‌تان چیست؟

همین‌طور است. متأسفانه از نظر امکانات این فاصله خیلی هم زیاد است، درحالی‌که آثار هنری‌شان عالی است. به نظرم پیش از هر کاری باید فرهنگ‌سازی شود که تماشاچی و خریدار به فضاهای هنری شهرشان بیایند. با هدف تقویت بخش خصوصی در شهرستان‌ها، در جشنواره تجسمی فجر از همه گالری‌های شهرستان‌ها دعوت کرده‌ایم و قرار است بیایند. این اتفاق مهمی بود. همه گالری‌ها عکس کارهایشان را فرستادند و من از بین آنها انتخاب کردم. این کار خیلی سخت و وقت‌گیر بود، اما آثار عالی بودند. من هر خدمتی که از دستم برآید برای سروسامان‌دادن به هنرهای شهرستان‌ها انجام می‌دهم. ما در تهران زندگی می‌کنیم و بالطبع سلیقه تماشاچی تهرانی را می‌شناسیم، پس بر همین اساس آثار را انتخاب کردم. این شروع حرکت برای تحرک هرچه بیشتر بازار هنر برای هنرمندان مقیم شهرستان‌هاست. اما کار اصولی این است که گالری‌ها و چهره‌های فرهنگی در شهرستان‌ها باید مشتری‌سازی کنند. صاحبان سرمایه در شهرستان‌ها از ضرورت سرمایه‌گذاری در هنر بی‌خبرند پس نمی‌خرند و در این حیطه سرمایه‌گذاری نمی‌کنند پس باید توجیه‌شان کرد و این کار گالری‌دار است.

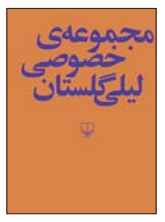

مجموعه‌ی خصوصی لیلی گلستان

نشر چشمه

چند روز پیش مدال احمد محمود را دریافت کردید به خاطر گفت‌وگویتان با ایشان؛ کتاب «حکایت حال» چگونه شکل گرفت؟

این کتاب را خیلی سال پیش درست کردم. وقتی «مدار صفر درجه» از احمد محمود را خواندم، عاشقش شدم و با آن زندگی کردم. خیلی محمود را نمی‌شناختم تنها زمانی که کتابفروشی داشتم، چند باری آنجا آمده بودند. با او تماس گرفتم و گفتم می‌خواهم با شما مصاحبه کنم و او خیلی جدی گفت نه خانم! خیلی هم جدی و صریح گفت تابه‌حال با کسی مصاحبه نکردم و نمی‌کنم و از شما متشکرم. من اینجا یک زرنگی کردم و نمی‌دانم چطور به مغزم رسید؛ گفتم می‌شود خواهش کنم شماره من را یادداشت کنید. شاید چند ماه دیگر، روزی نظرتان عوض شود، به من زنگ بزنید. باورتان نمی‌شود از آن روز تا سه ماه دیگر هر تلفنی زنگ می‌زد می‌گفتم این دیگر احمد محمود است! بعد از سه ماه تماس گرفت، خیلی خوشحال شدم. گفت که فکرهایش را کرده و می‌خواهد مصاحبه کند. از او اجازه خواستم که کتابش را مرور دوباره بکنم، به این دلیل که مدتی گذشته بود و نیاز بود که کتاب را از نو مرور کنم. کتاب را دوباره خواندم و با ضبط‌صوتم به خانه‌شان رفتم سمت تهرانپارس، نارمک. گفت‌وگوها خیلی خوب پیش رفت، رابطه بسیار قشنگ و خوبی بین ما ایجاد شد، از بس که او انسان درجه‌یکی بود. همان‌طور که محمود دولت‌آبادی گفته است در احمد محمود انسانیت بود. ما حدود ۱۰، ۱۲ جلسه قرار گذاشتیم و هر بار من گفت‌وگوهایمان را پیاده می‌کردم و دفعه بعد به محمود می‌دادم و او همه را تصحیح می‌کرد. از تنظیم راضی بود. بعد ناشر پیدا کردم. برای روی جلد دوست داشتم عکس خودش باشد. آن زمان کاوه هنوز بود و همراه من آمد و عکس گرفت و روی جلد همه عکس‌ها را چاپ کردیم که خیلی جلد قشنگی شد. بعدها کتاب از آن ناشر به ناشر دیگر رفت و جلد عوض شد. این کتاب خیلی مورد توجه نویسندگان و کسانی که احمد محمود را دوست داشتند، قرار گرفت. او صمیمانه حرف زده بود و من هم واقعا صمیمانه سؤال کرده بودم. چیزی را که محمود دولت‌آبادی گفته باید قاب کنم بگذارم بالای سرم که «نویسنده را هرکسی درک نمی‌کند، گلستان احمد محمود را درک کرد و به‌موقع هم با او مصاحبه کرد». فکر می‌کنم این حرفش درست است و در روز جایزه این جمله را گفتند. من به دو دلیل از این جایزه خوشحالم؛ یکی اینکه جایزه احمد محمود است، دوم اینکه از دست محمود دولت‌آبادی این مدال را گرفتم و هر دو برای من باعث افتخار است.

در روزهایی که اوضاع ترجمه نابسامان‌تر از همیشه است، ترجمه‌های شما بسیار مورد توجه است و تجدیدچاپ می‌شود، این اتفاق این نکته را به ذهن می‌آورد که اگر مترجم خوب باشد و کارش را بداند، مردم مثل مؤلف با او برخورد می‌کنند.

بله، خیلی عجیب است. در خارج از ایران اسم مترجم اصلا روی جلد چاپ نمی‌شود بلکه داخل جلد چاپ می‌شود. اما در ایران نه‌تنها اسم مترجم روی جلد است، بلکه مردم استناد می‌کنند به مترجم. روزی من در یک کتاب‌فروشی بودم خانمی وارد شد، شنیدم گفت از لیلی گلستان چه ترجمه‌ای درآمده است؟ خیلی کیف کردم. این اتفاق فقط در ایران رخ می‌دهد. ترجمه‌های بد زیادی درمی‌آید. برای من کتاب افستی آمده که در موردش می‌خواهم چیزی بنویسم. روی جلد نوشته مترجم رضا سیدحسینی، داخل جلد نوشته مترجم لیلی گلستان، در شناسنامه کتاب هم نوشته مترجم کاظم سادات‌اشکوری! واقعا این چه وضعی است. هیچ کنترلی وجود ندارد. من به ارشاد رفتم و گفتم کتابم را افست می‌کنند و این کار درستی است؟ گفتند این کار به نیروی انتظامی ربط دارد به ارشاد مربوط نیست! اتفاقات عجیبی در حیطه نشر رخ می‌دهد. کتاب «زندگی در پیش‌رو» ترجمه من بعد از ۱۳ سال به همت اداره کتاب وزارت ارشاد درآمد. ۴۰روزه هشت هزار تا چاپ شد. برای هر کتابی این حجم چاپ عجیب است. خاطرات خوبی هم از خواننده‌های این کتاب دارم. مثلا یک بار در فرودگاه کارت‌ملی‌ام را نداشتم و نمی‌توانستم پرواز کنم، وقتی خانم مأمور بلیت مرا دید و گفت «زندگی در پیش‌رو»؟ گفتم بله و کارت پروازم را داد! به نظر می‌رسد این کتاب کارت سبز عبورم شده. این دو کتاب واقعا کارم را خیلی جاها راه انداخته‌اند؛ «میرا» و «زندگی در پیش‌رو» که البته «میرا» فعلا نمی‌تواند مجدد چاپ شود.

علت چاپ‌نشدن «میرا» چیست؟

نمی‌دانم. می‌گویند نمی‌شود و من هم مشکلی ندارم برای اینکه افست آن همه‌جا هست. «زندگی در پیش‌رو» را خیلی دوست داشتم که چاپ شود و شد و خیلی هم سانسورش نکردند. بعد از این‌همه سال چاپ این کتاب خیلی خوشحالم کرد. این کتاب بعد از انقلاب توقیف شد به این دلیل که امیرکبیر توقیفش کرد، حقش را از امیرکبیر گرفتم. بعد به نشر بازتاب‌نگار دادم و ناشر پنج یا شش بار دیگر آن را با سانسور خیلی کم درآورد. بعد هم بازتاب‌نگار لغو مجوز شد و بالطبع مجوز را از آنها هم پس‌گرفتم و ۱۳ سال ماند تا اینکه به امر مدیرکل اداره کتاب مجوز صادر شد.

در ادبیات هم مانند تجسمی حامی جوانان هستید، از داوری در جوایز خصوصی تا خواندن مستمر آثارشان. ارزیابی‌تان از وضعیت ادبیات چیست؟

استعدادهای فوق‌العاده‌ای در آنها هست، باید کشف‌شان کرد. اما مشکل جدی جوانان این است که کجا بروند تا کشف شوند. بالاخره در حیطه تجسمی باید به گالری‌ها بروند، گالری‌ها هم به این دلیل که جوان هستند برایشان نمایشگاه نمی‌گذارند. مگر نباید از یک‌جا شروع کرد! باید این فرصت را به آنها داد. در حوزه ادبیات خیلی از جوانان کتاب‌هایشان را به گالری می‌آورند و به من می‌دهند. من خیلی در دسترس هستم و هرکس می‌تواند به گالری بیاید. خواندن کتاب‌ها وقت‌گیر است، اما من این کار را می‌کنم. اگر کتاب ایرانی می‌خوانم، سعی می‌کنم از آدم ناشناس بخوانم که کشف کنم، حداقل برای خودم لذت‌بخش است.

ادامه در صفحه ۹

مرور

ذوق عامه و سیاست‌های فرهنگی در عصر پهلوی

• **مانی سپهری:** «پرورش ذوق عامه در عصر پهلوی» با عنوان فرعی «تربیت زیباشناختی ملت در سیاست‌گذاری فرهنگی دولت» کتابی است پژوهشی از علی قلی‌پور که در نشر نظر منتشر شده است. کتاب، چنان‌که در آغاز مقدمه آن توضیح داده شده به رابطه دولت و روشنفکران در دوره پهلوی پرداخته است، البته نه از منظر آشنایی که اغلب از آن به این رابطه نگاه شده و اساس آن بر تقابل روشنفکران و دولت در دوره مورد بحث بوده بلکه از منظری دیگر و براساس یکی از وجوه اشتراک این دو که همان «پرورش ذوق عامه» است. این ایده مشترک و برنامه‌ریزی برای تحقق آن در دوره پهلوی، موضوع کتاب «پرورش ذوق عامه در عصر پهلوی» است. نویسنده در مقدمه کتاب درباره آنچه در این پژوهش به آن پرداخته، می‌نویسد: «این کتاب از مباحث مورد توجه سیاست‌گذاری فرهنگی، تنها به سیاست هنر در افکار و آرای کارگزاران فرهنگی، دولتمردان، مدیران، روشنفکران، هنرمندان و هنردوستان درون دولت در فاصله سال‌های ۱۳۱۳ تا ۱۳۵۶ می‌پردازد تا فرازونشیب سیاست‌گذاری برای هنرها را با عنایت به ایده پرورش ذوق عامه روایت کند. پس آن‌چه پیش‌رو دارید تاریخ‌نگاری یک ایده و دو ساحت مهم آن، یکی پرورش و دیگری مفهوم ذوق نزد عاملان این پرورش است.» چنان‌که در پایان همین مقدمه آمده است در این کتاب «پس از تاریخ‌نگاری تبار ایده پرورش ذوق عامه تنها دو نمونه از مناسبات سیاست‌گذاری فرهنگی برای فیلمفارسی و تئاتر لاله‌زاری» بررسی شده است. کتاب شامل شش فصل است. در فصل اول با عنوان «پرورش ذوق عامه در عصر پهلوی اول» به انجمن آثار ملی و مشارکت عامه در کشف و احیای ذوق، مفهوم ذوق و تربیت ملت نزد محمدعلی فروغی، سازمان پرورش افکار و تربیت فکر، روح و حس و مفهوم پرورش ذوق نزد غلامرضا رشیدیاسمی پرداخته شده است. فصل دوم با عنوان سال‌های بی‌دولتی هنر از این بخش‌ها تشکیل شده است: «استالینیست‌ها، ژدانفیست‌ها و ژورنالیست‌ها در جستجوی بازار ملت»، «تناقض تربیت توده‌ها و بازار هنر در تئاتر عبدالحسین نوشین»، «داریوش همایون و انقلاب هنری ناسیونال سوسیالیست‌ها در انجمن هنری جام جم»، و «تندر تنها و خروس جنگی‌هایی که گفتند: مرگ بر احمقان!» در فصل سوم با عنوان «بوروکراسی پرورش ذوق عامه» به موضوعاتی نظیر گسترش بوروکراسی فرهنگی پس از انقلاب سفید، تفکیک وظایف وزارت فرهنگ و تفویض هنر به وزارت فرهنگ و هنر، تصویب لایحه انسان‌سازی تکنوکرات‌ها، تشکیل شورای عالی فرهنگ و هنر، ترتیب ذوق و فکر عامه در سند رسمی سیاست فرهنگی ایران، اقتراح نابسامانی فرهنگی و ... پرداخته شده است. بودجه فرهنگی در برنامه‌های عمرانی اول تا سوم، تفکیک بودجه هنر از فرهنگ در برنامه چهارم عمرانی، تربیت و آموزش هنری جامعه در برنامه پنجم عمرانی، تلویزیون؛ رسانه پرورش ذوق عامه، تجسم ذوق مترقی در بناها، نهادها و رویدادها و گسترش آموزش هنر و ظهور خودآموخته‌های عصر تحصیلات موضوعات فصل چهارم کتاب با عنوان «هزینه پرورش ذوق از درآمد نفت» هستند. در فصل پنجم به مسئله فیلمفارسی و تربیت زیباشناختی مخاطب عام پرداخته شده است و در فصل ششم و پایانی کتاب به مسئله تئاتر لاله‌زاری و ادغام آن در سیاست‌گذاری تلویزیون. آنچه می‌آید بخش دیگری است از مقدمه کتاب: «پدیده‌هایی که دولتمردان، روشنفکران و منتقدان هنری از سال‌های دهه ۱۳۳۰ به بعد فیلمفارسی، تئاتر لاله‌زاری، موسیقی کوچه‌بازاری و در یک کلام ابتذال نام نهادند، همان فرهنگ عامه‌پسند است که در این پژوهش از آن به عنوان حوزه‌های مقاوم در برابر ایده پرورش ذوق عامه در سیاست‌گذاری فرهنگی یاد می‌شود. زیرا عامه در سال‌های مورد بحثِ این کتاب، به خصوص دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، توده‌ای منفعل و منعطف در برابر سیاست پرورش ذوق نیست، بلکه برعکس، توده‌ای سخت، صلب و مقاوم در برابر آن است. از این‌رو برنامه‌ریزی کارگزاران فرهنگی و روشنفکران حرفه‌ای درون دولت معطوف به ادغام فرهنگ عامه‌پسند در فرم‌های فاخر و ابداع ذوق مشروع می‌شود که در تقابل با ذوق پرورش‌نیافته و آموزش‌ندیده عامه است. در این دوران ابتذال کلیدواژه روشنفکران، کارگزاران فرهنگی و دولتمردان برای نقد، تحقیر و تلویحا سرکوب ذوق عامه یا همان فرهنگ عامه‌پسند است که در نقدهای هنری مطبوعات، گفتار غالب روشنفکران و حتی سخنرانی‌های رسمی تکرار می‌شود. به زعم آن‌ها، اگر ذوق مردم با سیاست‌گذاری فرهنگی دولت و روشنفکران حرفه‌ای درون آن پرورش نیابد و شم زیباشناختی ملت تربیت نشود، شیوع سلیقه مبتذل را در پی خواهد داشت.» در بخشی دیگر از مقدمه کتاب به تبارشناسی ایده «پرورش ذوق عامه» پرداخته شده است.

پرورش ذوق عامه در عصر پهلوی

علی قلی‌پور

نشر نظر